

دوفصلنامه علمی «پژوهش سیاست نظری»

شماره بیست و هشتم، پاییز و زمستان ۱۳۹۹: ۲۷۳-۲۹۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۶/۲۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۰۱

نوع مقاله: پژوهشی

مفهوم حق و آزادی در اندیشه «طالبوف»

فردین مرادخانی*

چکیده

مشروطیت ایران به عنوان حادثه مهم دوران جدید ایران باعث ورود بسیاری از مفاهیم جدید در اندیشه ایرانیان شد. مفهوم حق، یکی از مفاهیم مهمی بود که متفکران این عصر مطرح کردند. روشن‌فکران در طرح این مفاهیم، نقش عمده‌ای داشتند. آنها توانستند ایرانیان را با بسیاری از مفاهیم دوران جدید همچون قانون، پارلمان، تحدید قدرت، آزادی، برابری، قانون اساسی و... جدید آشنا کنند. درباره مفهوم حق، سخنان یکی از روشن‌فکران یعنی «طالبوف تبریزی»، دقیق‌تر از دیگران است. او با مفهوم حق به معنای مدرن آشنا بود. از این‌رو طرح دقیقی از مفهوم حق طراحی می‌کند و در آن به مبنای حق، انواع حق، تجاوز به حق و تراحم حق‌ها می‌پردازد. طالبوف همچنین آزادی را به عنوان یکی از مصادیق حق مطرح کرده، کوشش می‌کند تا برای این خواسته مهم مشروطیت ایران، مبنای نظری بیابد. تعریف و ستایش او از آزادی، پیوند آن با حق، تعیین حدود آزادی و تأکید بر اجتناب از هرج‌ومرج از جمله تأکیدات اوست. این مقاله با تکیه بر آثار طالبوف و با روش توصیفی - تحلیلی به دنبال بررسی این پرسش است که حق در اندیشه طالبوف چه جایگاهی دارد و به چه معنایی است و چه نسبتی با آزادی دارد و کوشش شده است تا نظریه او در باب حق و آزادی به عنوان دو مفهوم کلیدی در مشروطیت ایران توضیح داده شود.

واژه‌های کلیدی: حق، آزادی، انواع حق، تعارض حق‌ها و منبع حق.

Moradkhani.fardin@yahoo.com



* استادیار گروه حقوق، دانشگاه بوعلی سینا همدان، ایران

مقدمه

حق^۱ یکی از مهم‌ترین مفاهیم اندیشه مدرن است و به علت همه‌گیر شدن آن، برخی از دوره‌های معاصر با عنوان «عصر حق‌ها»^۲ سخن گفته‌اند (ر.ک: Henkin, 1990). این مفهوم در سده‌های میانه بیشتر به معنای امر درست و امر خوب و گاه به معنای عدالت و قانون به کار رفته است. در این دوران از واژه ius و نیز jus برای این مفهوم استفاده می‌شد. نخستین بار تحت تأثیر تفکر ویلیام اوکامی، تحول معنایی در مفهوم ius پدید آمد و به معنای جدید به کار برده شد (گلدینگ، ۱۳۸۷: ۱۹۳-۱۹۶ و طالبی، ۱۳۹۳: ۲۵). بعدها تحت تأثیر تحولات سده‌های میانه و آغاز دوران مدرن، این واژه تحول مفهومی یافت و واژه right به عنوان مفهومی جدید پدید آمد.

در زبان فارسی معادل right را کلمه ریشه‌دار حق قرار داده‌اند. اینکه آیا این معادل‌سازی درست بوده یا نه، می‌تواند محل بحث باشد؛ زیرا حق در حوزه‌های مختلف سنت و دانش اسلامی از جمله در فقه، فلسفه، کلام و عرفان، معانی مختلفی دارد. در قرآن این واژه چندین بار آمده است. مفسران اسلامی، معنای حق در قرآن را ۲۹ مورد ذکر کرده‌اند. این مفهوم در قرآن به عنوان یکی از صفات خداوند، به معنای حقیقت، به معنای امر درست در برابر امر باطل به کار رفته است و گاه نیز کاربردهای دیگری داشته است. برای نمونه تأکید شده است که در اموال مسلمین، حقی برای فقرا وجود دارد (طالبی، ۱۳۹۳: ۲۷-۲۸). در روایات اسلامی هم از حق والدین بر فرزند، حق همسایه بر همسایه و... یاد شده است. در عرفان اسلامی نیز حق، مفهومی ذهنی و معادل حقیقت است و در فلسفه اسلامی، حق در برابر ثبوت به کار رفته است (مطهری، ۱۴۰۲: ۲۳۸). به طور کلی در اندیشه اسلامی، حق در برابر گمراهی، ضلالت، سحر و جادو، هوا و هوس قرار می‌گیرد. در فرهنگ لغات نیز حق به معنای «چیزی ثابت که انکار آن روا نباشد» آمده است (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۸: ۲۱۸). در فقه اسلامی نیز این مفهوم آمده است و درباره آن بحث‌های دقیقی صورت گرفته است که به معنای حقوقی نزدیک‌تر است.

ایرانیان در دوران جدید خود که از عصر قاجار آغاز می‌شود، به تدریج با معنای مدرن مفهوم حق آشنا شدند و کوشش کردند برای آن مبانی نظری بیابند (ر.ک: اکبری و

1. right
2. Age of rights

دیگران، ۱۳۹۵). این کوشش‌های نظری را می‌توان به دو سطح تقسیم نمود. یکی در حوزه فقه و اندیشه‌های سنتی بود که حق به تدریج بعد از شیخ انصاری تبدیل به باب مستقلی در فقه شد. شیخ انصاری، حق را نوعی سلطنت می‌دانست که سلطه بر چیزی را نشان می‌دهد (انصاری، ۱۴۱۵ق: ۹). سید محمدکاظم یزدی نیز آن را درجه ضعیفی از مالکیت دانسته است (طباطبایی، ۱۴۱۰ق: ۵۷). شاگردان شیخ انصاری عموماً حق را نوعی سلطه دانسته‌اند که باید مکلفی برای آن وجود داشته باشد که البته این تعریف با ایراد آخوند خراسانی مواجه شده است. به هر حال شاگردان شیخ، رساله‌های مستقلی درباره این مفهوم نوشته‌اند و نظریه‌پردازی‌های دقیقی درباره آن انجام داده‌اند که در دوران مشروطه به اوج خود رسید (برای دیدن برخی از این بحث‌ها رک: فیرحی، ۱۳۹۳).

اما سطح دیگری از این مباحث به روشن‌فکران برمی‌گشت. تلاش آنها بیشتر معطوف به این بود که این مفهوم جدید در تمدن غرب را توضیح داده، بر لزوم ورود آن به ایران تأکید کنند. تلاش‌های آنها، سطوح مختلفی داشت. بیشتر روشن‌فکران بر لزوم ورود حق به ایران و به رسمیت شناختن آن تأکید می‌کردند. برخی نیز مانند مستشارالدوله در رساله «یک کلمه»، ضمن بررسی حقوق مندرج در اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه، اقدام به ریشه‌یابی این حق‌ها در شریعت اسلامی نموده، در پی اثبات این بودند که این حقوق در شریعت اسلام دارای سابقه است (رک: مستشارالدوله، ۱۳۸۶). برخی مانند میرزا ملکم‌خان به نام بردن از مصادیق حق‌ها بسنده می‌کردند (ملکم، ۱۳۲۷: ۲۶). او در رساله «دفتر تنظیمات»، صرفاً شماری از حق‌های مدرن را نام برد.

درخشان‌ترین تأمل در میان روشن‌فکران درباره این مفهوم به میرزا عبدالرحیم‌خان طالبوف تعلق دارد. او سعی می‌کند از دید سنت غربی، این مفهوم را توضیح دهد و برخلاف مستشارالدوله برای بررسی حق به دنبال اثبات این مسئله نبوده است که آیا در گذشته ما وجود داشته است یا نه و برخلاف ملکم فقط به نام بردن از مصادیق حق و حقوق آدمیان بسنده نکرده است. سخنان طالبوف درباره حق نسبت به دیگر روشن‌فکران، پیچیده‌تر و دارای انسجام بیشتری است. او تنها به ستایش حق نمی‌پردازد و کوشش می‌کند به فلسفه حق، مبانی، ریشه و فلسفه وجودی آن، البته با دانش خود و محدودیت‌های حاکم بر آن زمان بپردازد. او همچنین در گامی مهم، ضمن بررسی

مفهوم حق به مفهوم مهم آزادی به عنوان یکی از مصادیق حق نیز پرداخته است و بین حق و آزادی، ارتباطی محکم برقرار نموده است.

طالبوف درباره بسیاری از مفاهیم حقوقی نسبت به هم‌عصران خود سخنان دقیق‌تری گفته است. برخی محققان نیز بر دقت نظر طالبوف را تأکید کرده‌اند. از جمله گفته شده است که او سنجیده‌ترین سخنان را درباره مفاهیم حقوقی مدرن گفته است (مرادخانی، ۱۳۹۶: ۲۲۱ و ۵۲۶). نسبت به هم‌قطاران خود، مفاهیم را با دقت بیشتری مطرح کرده است (وحدت، ۱۳۷۹: ۱۴۸) و پیچیده‌ترین گفتار در مشروطه از آن اوست (همان: ۱۵۴). همچنین گفته شده است که او نکته‌های بدیعی درباره مفهوم آزادی گفته است (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۲۹۱). فلسفه حق از گفتارهای هوشمندانه اوست (آدمیت، ۱۳۶۳: ۳۵) و از دانش زمانه خویش درباره حق آگاه بوده است (جمالزاده، ۱۳۸۷: ۱۲۶). اما این سخنان در همین اشارات باقی مانده‌اند و تاکنون سخنان طالبوف در این باره حلاجی نشده است.

این مقاله در پی بررسی این موضوع است که با تکیه بر آثار و نوشته‌های طالبوف نشان دهد که او چه تأملاتی بنیادین درباره مفهوم حق و آزادی انجام داده است. پرسش اصلی این تحقیق این است که حق در اندیشه طالبوف، چه جایگاهی دارد و به چه معنایی است و چه نسبتی با آزادی دارد. طبق فرضیه ما، حق جایگاهی بسیار مهم در اندیشه طالبوف دارد و سخنان او از منظر مباحث فلسفه حق، قابل توجه و جدی است و آزادی نیز از مصادیق حق است که پیوندی ناگسستنی با آن دارد.

درباره پیشینه موضوع تحقیق همان‌گونه که در بالا اشاره شد، برخی از نویسندگان به اهمیت سخنان طالبوف درباره مفاهیم جدید اشاره کرده‌اند، اما توضیحی در این باره ارائه نداده‌اند (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۸۶؛ وحدت، ۱۳۷۹) و تاکنون نوشته‌ای مستقل درباره این دو مفهوم در اندیشه طالبوف منتشر نشده است.

فریدون آدمیت (۱۳۶۳) که مهم‌ترین تکنگاری درباره اندیشه‌های طالبوف از آن اوست، فصل سوم کتابش را به اندیشه سیاسی طالبوف اختصاص داده است. از آنجا که او در این فصل قصد داشته است تا همه وجوه اندیشه سیاسی طالبوف را بررسی کند، تنها در چند صفحه کوتاه به دو مفهوم حق و آزادی پرداخته است و نتوانسته است ظرایف اندیشه طالبوف درباره این دو مفهوم را نشان دهد.

زرگری نژاد (۱۳۷۴) هم در مقاله بلندی درباره اندیشه سیاسی طالبوف، تنها یک صفحه به مفهوم آزادی اختصاص داده و به مفهوم حق نیز اشاره‌ای نکرده است. سایر مقالاتی که درباره طالبوف نوشته شده است نیز اشاره‌ای کوتاه به این دو مفهوم داشته‌اند (ر.ک: جمالزاده، ۱۳۸۷؛ یزدانی و بوچانی، ۱۳۹۱؛ منوچهری و خاتمی، ۱۳۹۲؛ سلیمانی دهکردی و رفعتی‌پناه، ۱۳۹۳). در کتاب‌هایی نیز که درباره اندیشه روشن‌فکران عصر مشروطه نوشته شده است، نویسندگان تنها به معرفی کلی اندیشه‌ها و نوشته‌های طالبوف بسنده کرده‌اند (ر.ک: حائری، ۱۳۹۲؛ آجودانی، ۱۳۸۲؛ آجدانی، ۱۳۹۷؛ آبادیان، ۱۳۸۸).

چارچوب نظری و روش این تحقیق نیز به این شرح است که روش تحقیق، توصیفی و تحلیلی است و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای و تأکید بر آثاری که از طالبوف به دست ما رسیده است، موضوع تحقیق بررسی شده است. در این تحقیق به صرف گفتن سخنان طالبوف اکتفا نشده است، بلکه کوشش شده است تا مباحث او در پرتو فلسفه حق دیده شود. از آنجا که فلسفه حق در دنیای امروز، دانشی بسیار گسترده و پیچیده است، مطالب طالبوف را درباره مفهوم حق دسته‌بندی کرده، کوشش کرده‌ایم تا ضمن اشاره به آرای طالبوف، نشان دهیم که این سخنان از منظر فلسفه حق و دانش سیاسی جدید بیراه نبوده‌اند و او اشاره‌های درستی به وجوه مختلف این مفهوم داشته است. بدیهی است که بسیاری از مباحث فلسفه حق در اندیشه طالبوف مطرح نشده است، اما در زمینه‌هایی که او سخن گفته است، به‌هیچ‌وجه سخنانی بی‌ارتباط با مفهوم حق بیان نکرده است. البته بر اندیشه او، نقدهایی نیز وارد است که در لابه‌لای مباحث به آنها اشاره کرده‌ایم.

تعریف حق در اندیشه طالبوف

در فلسفه حق بر این باورند که حق به معنای مدرن، از زمانی آغاز شد که «حق داشتن» بر جای «حق بودن» نشست (راسخ، ۱۳۸۷: ۱۸۴-۱۸۶ و قاری سید فاطمی، ۱۳۹۰: ۱۸) و هر انسانی، گذشته از اینکه برحق باشد یا نباشد، دارای حقوقی است که نباید نادیده گرفته شود. این مفهوم با مفهوم انسان به معنای مدرن آن پیوند خورده است؛ زیرا انسان به ماهو انسان که دارای حقوقی برابر با دیگر انسان‌ها فارغ از جنس، مذهب، دین،

رنگ باشد، مفهومی جدید است. تعریف طالبوف از حق، چند وجه دارد. او ابتدا می‌نویسد که حق یعنی حقیقت (طالبوف، ۲۵۳۶: ۱۷۳).

این تعریف به ظاهر شبیه همان چیزی است که در سنت اسلامی رواج داشته است و حق را به معنای حقیقت و به عنوان یکی از صفات خدا نیز به کار برده‌اند. در مسیحیت نیز Ius چنین معنایی می‌داد. اما طالبوف به منظور دیگری این عبارت را به کار برده است؛ زیرا به گفته او، از آنجا که «فضای تولیدحق، همچون فضای محروسه حقیقت بی‌انتهاست و سرحدی ندارد» (همان: ۱۷۸)، این معادل را به کار برده است. او در عبارت بکر و بدیعی اعلام می‌کند که «حق، قائم به ذات است» (همان: ۱۷۳). این قائم به ذات بودن در اندیشه او به این دلیل است که «منتهی و متکا و ابتدا و انتهای» هر چیزی در هستی آدمی حق است و به حق برمی‌گردد. وجود حق هم وابسته به چیزی نیست و دلایل موجه حق از درون خود حق برمی‌خیزد (همان: ۱۷۳). پس حق به خاطر و برای چیزی وجود ندارد، بلکه همه مراتب و امور دیگر به خاطر حق وجود دارد.

به اعتقاد طالبوف، حق از هنگام تولد تا هنگام مرگ با انسان و در او وجود دارد. او حق را به عنوان حس ششم آدمی معرفی می‌کند که برخلاف پنج حس دیگر، عضو مخصوصی برای او وجود ندارد که به راحتی قابل تشخیص باشد، بلکه در کلیت نهاد آدمی نهفته است و هستی انسان وابسته به وجود این حس یعنی حق است (طالبوف، ۲۵۳۶: ۱۷۳). حق در اندیشه او، اساس وجود آدمی است و معتقد است که فقدان حق، فقدان اساس وجود انسان است و در فقدان آن مفهوم، انسان از انسانیت خود خارج می‌شود. به اعتقاد او، به همین دلیل است که بالاترین مجازات مجرمان، سلب حقوق آنهاست؛ زیرا کسی که حق او از بین رفته باشد، در حقیقت وجود او از بین رفته است و «اشخاص مسل و بالحق وقفی الواقع معدوم الوجودند» (همان: ۱۷۸). این جمله یکی از درخشان‌ترین جمله‌هایی است که در مشروطیت ایران درباره مفهوم حق گفته شد که پیوندی میان حقیقت هستی آدمی و وجود او با حق برقرار شده است. این سخن به سخنان فلاسفه حق در قرن بیستم شبیه است که بر این مسئله تأکید می‌کردند که افراد بدون حق، هیچ تفاوتی با اشیا ندارند (ر.ک: دگویر و دیگران، ۱۳۹۷).

منبع حق در اندیشه طالبوف

در فلسفه حق، بحثی با عنوان تئوری‌های موجه‌ساز حق وجود دارد که تئوری‌هایی مانند قانون طبیعی، کرامت انسانی، فاعلیت اخلاقی انسان، نظریه سودانگاری، نظریه قراردادگرایی، نظریه نفع‌انگاری، نظریه ارسطویی و نظریه کانتی در این باره مطرح شده‌اند (طالبی، ۱۳۹۳: ۹-۱۲۰؛ والدن، ۱۳۸۷: ۸۰-۱۷۵). این تئوری‌ها به دنبال این هستند که به کدام دلیل باید حق را ارج نهاد و چگونه می‌توان این مفهوم را توجیه کرد.

طالبوف نیز پس از مشخص کردن تعریف حق به سراغ منبع حق می‌آید. به اعتقاد او، برای تولید حق، «یک منبع و یک مظهر» وجود دارد. او بر این باور است که منبع حق قابل شناسایی و نشان دادن نیست و عبارت است از «منی من، تویی تو و اوئی او» (طالبوف، ۲۵۳۶: ۱۷۴). به نظر می‌رسد از آنجا که امکانات زبان فارسی و البته سطح دانشش به او اجازه نمی‌داد تا به سخنان پیچیده فلاسفه حق درباره منبع حق بپردازد، از این عبارت مبهم و نامفهوم استفاده می‌کند و احتمالاً منظور او از «منی من» این است که در دوران مدرن، انسان و انسانیت او، مسئله و سوژه است؛ زیرا در معنای مدرن، حق با مفهوم انسان و سوژه شدن او کلید خورده است و بویی از این بحث‌ها احتمالاً به مشام طالبوف رسیده بود. طالبوف تاحدودی از اهمیت ایده فرد صاحب حق طبیعی آگاه بود، زیرا اشاره می‌کند که «قانون طبیعی حقوق انسان، مبنای اصلی حق است». بحث قانون طبیعی، ریشه در یونان دارد و نسبت آن با حقوق طبیعی که بحثی مدرن است، از بحث‌های پیچیده فلسفه حق است (ر.ک: Finnis, 2011).

اینکه آیا طالبوف از این مباحث اطلاعی داشت یا نه، بر ما معلوم نیست. هرچند او از حقوق طبیعی به صورت بسیار گذرا و در حد یک اشاره نام برده است، برخلاف تفکر رایج در اندیشه حقوق طبیعی، حق در اندیشه او، امری ابدی و تغییرناپذیر نیست. از این رو می‌نویسد: «حق به قدر امتداد زمان و تغییر حالت ذوی الحقوق صورت خود را چون سایر قوا بالطبع تغییر می‌دهد» (طالبوف، ۲۵۳۶: ۱۷۴). اینکه صورت‌های حق می‌تواند تغییر کند را برخی از فلاسفه حق هم گفته‌اند و حتی کسانی مانند استاملر از حقوق طبیعی با محتوای متغیر یاد کرده‌اند (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ج ۱: ۹۸). اما به نظر می‌رسد که موضوع برای طالبوف چندان روشن نشده است؛ زیرا او برای توضیح، این مثال را می‌آورد

که بدیهی است حق طفل شیرخوار و طفل پنج‌ساله، غذا خواستن و حق فرد هیجده‌ساله، تبعیت از جمیع احکام شرع و قانون است و در صورت تمرد از انجام حق، مستوجب تنبیه است (طالبوف، ۲۵۳۶: ۱۷۴). این سخن که یک فرد باید احکام شرع را اجرا کند، ارتباطی با مفهوم حق ندارد و درهم آمیزی مفهوم حق و تکلیف در دو ساحت دنیا و آخرت است و نشان می‌دهد که او در مواردی، مباحث را با هم خلط می‌کند. همچنین اینکه محتوای حق می‌تواند تغییر کند، ربطی به مثال او درباره تغییر حق و طفل شیرخوار و فرد بالغ ندارد. علی‌رغم این ایرادها، اشاره او به اینکه فرد، منبع حق است، سخنی جدید و دقیق است. او همچنین به فرد بسنده نمی‌کند و جماعت را نیز در کنار فرد، منبع ایجاد حق می‌داند و در عبارت دقیقی می‌نویسد: «جماعت مثل شخص، منبع تولید حق است» (همان: ۱۷۵).

«مظهر حق» در اندیشه طالبوف یعنی آنجا که حق به نمایش و نمود گذاشته می‌شود و به ظهور می‌رسد. طالبوف از زبان که به واسطه آن اظهار حق می‌شود، به عنوان مظهر حق یاد می‌کند. به اعتقاد او، حق در اینجا نیز با حواس پنج‌گانه تفاوت دارد؛ زیرا اگر انسان می‌تواند طعم‌ها را بچشد، جهان را ببیند، اشیا را لمس کند، صداها را بشنود و بوها را حس کند، لذت همه این موارد راجع به نفس اوست. یعنی خود فرد است که از این حواس لذت می‌برد؛ اما حس ششم یعنی حق، برای سعادت جماعت، ملت و وجود کلیه بشریت است (طالبوف، ۲۵۳۶: ۱۷۴). طالبوف در اینجا حق را با سعادت مرتبط می‌داند. در اندیشه او، نتیجه حق، سعادت آدمیان است (منافی، ۱۳۹۲: ۱۶۰). او همچون ارسطو که گفته بود سعادت فقط در مدینه رخ می‌دهد، معتقد است چیزی به نام سعادت فردی وجود ندارد و حق شخص واحد نسبت به خودش در درون و اندیشه او به سعادت منجر نخواهد شد. سعادت فقط زمانی رخ خواهد داد که حق‌های افراد با هم در تعارض و تزاحم قرار بگیرد یا به گفته او، «تصادف» نمایند. در نتیجه سعادت هر کدام از طرفین این تعارض و به تبع سعادت جامعه تولید می‌شود و به وجود می‌آید (طالبوف، ۲۵۳۶: ۱۷۴).

انواع حق و تزاحم آنها نزد طالبوف

یکی از بحث‌های مهم فلسفه حق، طبقه‌بندی انواع حق است. معروف‌ترین تقسیم‌بندی از آن هوفلد است که حق را به چهار نوع حق-آزادی، حق-ادعا، حق-

مصونیت و حق - قدرت تقسیم می‌کند (ر.ک: Hohfeld, 1919). طبقه‌بندی هوفلد به بحث‌های زیادی دامن زده است (: طالبی، ۱۳۹۳: ۸۴-۹۰ و جونز، ۱۳۸۷: ۲۰-۲۳). طالبوف در توضیح مفهوم حق متوجه اهمیت تقسیم‌بندی حق‌ها شده و سعی می‌کند به تقسیم‌بندی از حقوق بپردازد. او معتقد است که اولین نوع حق‌ها، حقوق فردی است که در ساحت حوزه خصوصی فرد، حضور و جریان دارد. به گفته او، حقوق فردی زمانی که از «خصوصیت به عمومیت» یا به عبارتی از حوزه شخصی افراد فراتر می‌رود و وارد حوزه عمومی می‌شود و با حقوق فردی سایر افراد و جامعه یا به گفته او، جماعت رابطه برقرار می‌کند، دچار یک تغییر و دگرگونی می‌شود و در اینجا است که وجود جماعت هم مثل شخص واحد، منبع تولید حق می‌شود (طالبوف، ۲۵۳۶: ۱۷۵).

او علاوه بر «حقوق فردی» و «حقوق جماعت» از حقوق سومی به نام «حقوق ملت» هم نام می‌برد. به اعتقاد او، ملت محصول جماعت‌های متعدد است. طالبوف در اینجا معنای جدید ملت را توضیح می‌دهد، زیرا ملت در تداول قدیم ایران به معنای اهل شریعت بود (آجودانی، ۱۳۸۲: ۱۷۷-۱۸۸). به گفته طالبوف، «سکنه یک بلاد را جماعت و جمعیت بلاد متعدد را که تحت اداره یک دولت هستند، ملت می‌گویند» (طالبوف، ۲۵۳۶: ۱۷۵). این یکی از نخستین اشاره‌ها به مفهوم جدید ملت در ایران است. به این ترتیب با پیدایش این مفهوم جدید، نوع جدیدی از حق به نام حقوق ملت پدید می‌آید و همان‌گونه که حق فردی به منیت فرد بازمی‌گشت، منبع حق ملت نیز منیت وجود ملت است. پس طالبوف از سه نوع حقوق شخصی، حقوق جماعت و حقوق ملت سخن می‌گوید و منبع هر سه را منیت یا همان سوژه بوده می‌داند. او از نوع چهارمی از حقوق یعنی حقوق بین‌المللی هم نام می‌برد که منظور او حقوقی است که از ارتباط کشورهای متعدد با همدیگر پدید می‌آید. او از کنار این نوع از حق به سرعت می‌گذرد و توضیحی درباره آن ارائه نمی‌دهد. حقیقت آن است که این نوع حق از جنس سه نوع حق ذکرشده دیگر نیست و بیشتر به دانش حقوق بین‌الملل اشاره دارد تا مفهوم حق و به عبارت دیگر حقوق در اینجا معادلی برای law است نه rights. او بعد از بیان این سه نوع حق یعنی حقوق شخصی، جماعتی و ملتی می‌گوید که این حقوق به دو نوع «متساوی‌الاساس»

ولی متفاوت‌الحدود» به نام حقوق مدنی و سیاسی و حقوق پولیتیکی و بین‌المللی تقسیم می‌گردد (طالبوف، ۲۵۳۶: ۱۷۷).

او در گام بعدی به تزامن حق‌ها می‌پردازد. تزامن حق‌ها، بحث مهمی در فلسفه حق است. از آنجا که صور و مصادیق حق متعددند، بی‌شک آنها با هم در تعارض قرار می‌گیرند. برای نمونه تعارض حق حیات با حق سقط جنین، حق تعیین سرنوشت با حق حفظ کشور، حق بر امنیت با حق تظاهرات و... (راینبولت، ۱۳۹۴: ۲۶۹-۳۳۱). طالبوف نیز حق‌ها را به چند نوع تقسیم کرده است و به این نتیجه رسیده بود که تزامن آنها هم می‌تواند صورت‌های متعددی داشته باشد. به اعتقاد طالبوف، حالت اول زمانی است که دو حق فردی یا دو حق جماعتی با هم در تزامن قرار بگیرد. در این صورت برای حل این تزامن باید «یا صلح و سلم کرد یا منازعه» (طالبوف، ۲۵۳۶: ۱۷۷). برای نمونه اگر همسایه‌ای، حق همسایه خود را نقص می‌کند، می‌توان او را منع یا با او سازش کرد. همچنین اگر حقوق دو جماعت یا دو ملت نیز با هم تعارض پیدا کرد، باز هم همین قاعده اجرا می‌شود و اگر سازش رخ ندهد، ممکن است به همین خاطر بین آنها جنگ رخ دهد (همان: ۱۷۸).

اما حالت بعد زمانی است که نه حقوق دو فرد یا حقوق دو جماعت یا دو ملت، بلکه حقوق فرد با جماعت یا جماعت با ملت در تعارض قرار بگیرد. طالبوف در اینجا اولویت را به مجمع بزرگ‌تر می‌دهد. در اندیشه او، حقوق فردی در برخورد با حقوق جماعت و حقوق جماعت در برخورد با حقوق ملت محو می‌شود (همان: ۱۷۵-۱۷۶). طالبوف درباره تعارض بین حقوق فردی با جماعت، ضابطه «نفع عمومی» را وارد می‌کند و بر این باور است که نفع عمومی مبنای حق جماعت است و چون سعادت در جامعه رخ می‌دهد، حق جماعت در اولویت قرار می‌گیرد. او برای توضیح این رفع تعارض، مثالی می‌آورد. به گفته او از جمله حقوق فردی، حق مالکیت است و از حقوق مالکیت این است که اراده مالک، شرط اصلی مالکیت است. اما اگر قرار شد راه‌آهن یا تونلی در شهری بنا کنند، بنا به حکم حقوق ملت، آن حق فردی از مالک سلب می‌گردد؛ زیرا اگر تعارض حقوق جمعی با حقوق ملت در میان باشد، برتری بانفع عمومی و به طریق اولی با حقوق ملت است. او برای رفع ابهام و تعارض بین حقوق فردی و اجتماعی، علاوه بر ضابطه نفع

عمومی از ضابطه «رأی اکثریت» هم استفاده می‌کند که خود را در قانون‌گذاری نشان می‌دهد (منوچهری و خاتمی، ۱۳۹۲: ۱۲۶).

توضیح آنکه وقتی اکثریت، اراده خود را از طریق قانون مصوب به کرسی می‌نشانند، در حقیقت نوعی رفع تعارض انجام شده است. به این ترتیب طالبوف در تعارض انواع حق، اولویت را به حقوقی می‌دهد که بزرگ‌تر یا به عبارتی دارای جمعیت بیشتر هستند و طرف بزرگ‌تر عموماً اکثریت را هم در اختیار دارد و نفع عمومی را هم آنها تشخیص می‌دهند. البته طالبوف در اینجا یک استثنا می‌گذارد و آن وقتی است که بین حقوق ملت و حقوق بین‌الملل تعارض وجود داشته باشد. در اینجا نباید حقوق ملت نادیده گرفته شود و حقوق بین‌الملل در اولویت قرار بگیرد؛ زیرا در این صورت ملت‌ها به حقوق بین‌الملل واقعی نخواهند گذاشت و جهان دچار ناآرامی و درگیر جنگ خواهد شد. البته به گفته او نباید همیشه اولویت را به حقوق ملت داد؛ زیرا اگر یک ملت به حقوق داخلی خود توجه کند و آن را در اولویت قرار دهد و به حقوق ملت‌های دیگر توجه نکند، باز نیز میان آن دو ملت برای استقرار حقوق، جنگ و خونریزی واقع می‌شود (طالبوف، ۲۵۳۶: ۱۷۸). در اینجا طالبوف پیشنهاد مشخصی برای رفع تعارض نمی‌دهد و تنها بر این باور است که بهتر است کشورها با همدیگر به گونه‌ای صلح کرده، از جنگ اجتناب کنند.

تزام حق‌ها در اندیشه او، سطح دیگری هم دارد. پیشتر اشاره کردیم که در اندیشه او، سعادت تنها در جمع و ارتباط با دیگران معنا می‌یابد. او از تصادم یک حق با حق دیگری و حرکت از خصوصیت به عمومیت یا همان حوزه خصوصی و فردی و حوزه عمومی یا جماعت سخن می‌گوید. به گفته او، حق در خلأ به وجود نمی‌آید، بلکه حق در هنگام تصادف و مواجهه شدن با حق شخص دیگر ظاهر می‌گردد و سعادت هم که هدف حق است، در اینجا رخ می‌دهد. بنابراین حق برای سعادت جماعت، ملت و وجود بشریت است. اما بعد از اینکه حق افراد با دیگری تصادف نمود، سعادت طرفین تولید و ایجاد می‌شود (همان: ۱۷۴).

به گفته او، اگر شخصی در تنهایی بنشیند، عریان باشد، دراز بکشد، خنجربازی کند، طپانچه خالی کند، نعره بزند و...، همه اینها حق اوست. اما وقتی شخص دیگری نزد او بیاید و او از تنهایی خارج شود، حق شخصی او محو می‌شود و حق فرد تازه‌وارد اثبات

می‌گردد و اگر آن فرد حرکات خود را تغییر ندهد، مسئول و مستوجب تنبیه است (طالبوف، ۲۵۳۶: ۱۷۴). به همین ترتیب حق بعد از آنکه «از خصوصیت به عمومیت منتقل شد»، به آن عمومیت باید همان‌گونه نگریست که به فرد واحد نگاه می‌شد و چون جماعت نیز مثل خود فرد، منبع تولید حق است، حقوق مولد وجود جماعت در مقابله و تعارض با حقوق چندین جماعت دیگر که یک امت واحده را تشکیل می‌دهند، محو می‌شود (همان: ۱۷۵).

او برای توضیح این مسئله چندین مثال می‌آورد. برای نمونه هرکس حق دارد در حیات خود خانه یا عمارتی بسازد، اما اگر دیوار خانه او در بُن دیوارخانه فرد دیگری باشد یا پنجره‌های عمارت او مشرف به خانه دیگری باشد، حق شخصی او محو می‌شود. یا اهالی یک کوچه نمی‌توانند آن کوچه را ببندند و آن را اختصاصی کنند. یا اگر از یک شهر به شهر دیگر راه‌آهن کشیده شود و مسیر آن از دهی یا مزرعه‌ای بگذرد، حق شخصی آن مالک چون با حق جماعت یا حق ملت در تعارض قرار می‌گیرد، محو می‌شود و صرفاً برای جبران خسارت صاحب املاک به آنها قیمت عادلانه زمین از دست رفته را می‌دهند (همان: ۱۷۶).

در سطح بین‌المللی نیز همین قاعده اجرا می‌شود. به گفته او، برای نمونه با آنکه «ریاست سواحل باسفور و داردانل با دولت عثمانی است، اما سایر دولت‌های جهان این حق دولت عثمانی را محدود کرده‌اند» (همان: ۱۷۶) که اولاً نتواند مانع رفت و آمد کشتی‌های تجاری هیچ ملتی بشود. ثانیاً اجازه عبور هیچ کشتی جنگی را ندهد. ثالثاً اگر دولتی در این باره مطالبه و یا اعتراضی داشته باشد، از طریق حقوق بین‌الملل به او پاسخ می‌دهند.

از آنجا که طالبوف پیشتر گفته بود که حق، غیر قابل زوال است، حال ممکن است این پرسش پیش بیاید که اگر حق مصون از زوال و محو است، چگونه در تضاد با حقوق دیگری محو می‌شود. پاسخ طالبوف در اینجا این است که حق محو نمی‌شود و تنها در تضاد با حق دیگری می‌تواند تعطیل گردد یا از ترکیب دو حق، حق ثالثی پدید آید. بنابراین در عبارتی پر مغز و در دفاع از حق می‌گوید: «محو شدن حقوق هم از خواص حقوقیه خود حق است» (همان: ۱۷۷).

جلوگیری از تجاوز به حق‌ها

بحث تجاوز به حق‌ها، یکی از بحث‌های مهم در مباحث حق است و مقاومت در برابر حق به بحثی به نام نافرمانی مدنی منجر شده است (دورکین، ۱۳۸۷: ۱۴۸-۱۴۹). در اندیشه طالبوف آنچه مسلم است این است که نباید کسی به حق دیگری تجاوز نماید، زیرا «این حقوق در همه نفوس مساوی است» (طالبوف، ۲۵۳۶: ۱۷۹). با این حال او آنقدر واقع‌گرا هست که بگوید همان‌گونه که در سایر قوا، شهوت، بخل، حسد و خیانت با یکدیگر پیوند دارند، باید این حقیقت را پذیرفت که تجاوز به حق دیگری، جزء «عواید انسانی یعنی طبیعت ثانوی مردم» است که البته این تجاوز گاهی هم از جهل طرفین و ندانستن معنی حق ناشی می‌شود که باعث مناقشه و منازعه می‌گردد (همان).

او چند راه برای مقابله با نقض حق و تجاوز به آن پیشنهاد می‌کند: نخست عقل و اعتدال را رهگشای این مسئله می‌داند. دوم حفظ حقوق را از وظایف مقدسه انسان می‌داند. مثلاً اگر یک کشور به یک کشور دیگری تجاوز بکند و افراد آن کشور از حقوق خود در مقابل آنها دفاع نکنند، در واقع حفظ حقوق نکرده‌اند و وجود ملت و حفظ آن سلب می‌شود. بنابراین خود صاحبان حق، اولین مدافعان آن هستند؛ زیرا اگر صاحب حقی به دیگران اجازه بدهد به حقوق او تجاوز کنند، در حقیقت منکر وجود خویش شده است. طالبوف برای نظام عالم و آسایش نوع بشری در راستای حفظ حق و جلوگیری از نقض آن، راه سومی هم پیشنهاد می‌دهد که انسان‌ها باید قوانینی به وجود بیاورند که در آن قوانین، هم حقوق و هم حدود مشخص شود و دستگاهی به اسم «دایره عدلیه» تشکیل دهند تا هرگاه تجاویزی به حق‌ها رخ داد، به دادگاه مراجعه کنند (همان: ۱۷۹).

در اینجا طالبوف برای جلوگیری از تجاوز به حق‌ها، تأسیس قانون را ضروری می‌داند. یعنی با دقت نظر، حق را به قانون پیوند می‌زند و هدف قانون را مشخص کردن حق‌ها و حد و مرزهای آنها اعلام می‌کند و اگر کسی به حق دیگری تجاوز کرد، برای جلوگیری از جنگ و خون‌ریزی، تأسیس نهاد دادگاه را پیشنهاد می‌دهد. یعنی هدف از تأسیس دادگاه نیز دفاع از حق است. اگر هیچ کدام از این راه‌ها جواب نداد، آخرین راه به نظر طالبوف، حق طغیان مردم علیه ستمگری یا همان شورش است و آن را تا نقطه نهاییش یعنی کشتن ستمگر امتداد می‌دهد. به گفته او، تعالیم آسمانی همانند نقشه

راه است و عدل را نشان داده است. هرکس بخواهد اعتدال جهان را به هم بزند و به حقوق مردم تعدی کند، باید نخست به او پند و اندرز داد، بعد تعزیر کرد و بالاخره اگر نشد، با نفی، قتل و اعدام باید او را دفع کرد و نباید هر ستمگری بتواند حقوق انسان‌ها را از دستشان برباید (آدمیت، ۱۳۶۳: ۴۹).

رابطه حق با قاعده اکثریت

چنان‌که پیشتر اشاره کردیم، طالبوف برای تصمیم اکثریت، احترام فراوانی قائل است. او درباره حق نیز معتقد است که اکثریت، مبنای تصمیم‌گیری درباره حقوق هستند. به گفته او، عقل انسانی به این نتیجه رسیده است که اساس وضع قانون را باید از طریق اکثریت آرای ملت بنا نهاد. او در اینجا سخن قابل مناقشه‌ای می‌گوید که هر جا حقوق «طرف قلیل» یا اقلیت با «طرف کثیر» یا اکثریت تصادف کند، حقوق اقلیت محو می‌شود (طالبوف، ۲۵۳۶: ۱۸۰).

این سخن طالبوف قابل نقد است، زیرا قرار نیست اکثریت، حقوق اقلیت را نفی کند و اتفاقاً یکی از مشخصه‌های دموکراسی‌های جدید، احترام و حفظ حقوق اقلیت است و حتی برخی از فلاسفه حق، از حق‌ها به مثابه «برگ برنده» ای یاد کرده‌اند که رأی اکثریت نیز نمی‌تواند آنها را نفی کند. البته این بحث جدید است و در زمان طالبوف هنوز بسیاری از بزرگان، دموکراسی را به معنای رأی اکثریت می‌دانستند و قاعده عمل به اکثریت را مبنای آن به حساب می‌آوردند. طالبوف نیز در این باب به آرای بن‌تام توجه دارد که معیارقانون‌گذاری را تأمین بیشترین سعادت برای اکثریت یک جامعه می‌دانست. پیشتر اشاره کردیم که او قانون و وضع آن را یکی از راه‌های حل اختلاف می‌داند، اما به نظر او، چون در وضع قوانین و تشخیص حقوق و تعیین حدود به طور حتم اختلاف پدید می‌آید، پس بهتر است که اساس وضع قانون نیز بر مبنای اکثریت آرای عموم ملت باشد (همان: ۱۷۹).

طالبوف برای توجیه سخنان خود به نظر حقوق‌دانان استناد می‌کند. به گفته او، برخی علمای معروف حقوق در فرانسه و آلمان، «حق را در غالبیت و مغلوبیت می‌بینند و در حقوق پولیتیکی، غالب را پیروز و دارای حق و مغلوب را شکست‌خورده و فاقد حق»

می‌دانند. البته اقلیت همچنان بر باور خویش باقی می‌مانند و از آن دست نمی‌کشند، اما به جهت احترام به قواعد اجتماع، نظر اکثریت را می‌پذیرند و گردن می‌نهند یا به بیان طالبوف، «مجبور به تبعیت» می‌شوند. به اعتقاد او فقط در حقوق بین‌الملل، حق در معنای واقعی استعمال می‌شود و «حقوق دولتی که یک کشور تبعه دارد با دولتی که شش صد کشور تبعه دارد، مساوی است». به گفته او، برخی دیگر از حقوقدانان جدید، حق را مجاهده می‌دانند و معتقدند که «حق آن است که با قوه اجباریه استقرار یابد» (طالبوف، ۲۵۳۶: ۱۸۰). این سخنان طالبوف نشان می‌دهد که او از تحولات مفهوم حق در زمانه خود بیگانه نبوده است.

نسبت حق و آزادی نزد طالبوف

طالبوف در سطح دیگری از مفهوم حق، به عنوان یکی از مهم‌ترین نموده‌های آن به مفهوم آزادی می‌پردازد و در این باره نیز یکی از درخشان‌ترین تأملات عصر مشروطه را انجام داده است. پیشتر اشاره کردیم که هوفلد، یکی از معانی حق را حق-آزادی می‌داند. یکی نوع از انواع حق در اندیشه طالبوف، حقوق فردی است و از جمله حقوق فردی که طالبوف از آنها نام می‌برد، آزادی و مصادیق آن یعنی آزادی بیان، مطبوعات، فکر، عقیده، بیان، تشکل سیاسی و اجتماعی است. او آزادی را امری لازم و ضروری می‌داند، ولی نه چنان بی‌قید و شرط که به حقوق دیگران لطمه وارد کند و معتقد است که «آزادی، نقطه‌ای از حقوق است که همه در آن مشترکند»، یعنی تمام جماعت از حقوق مساوی در اجتماع برخوردارند و به بیان فلاسفه حقوق، همه افراد در آزادی برابرند. او آزادی را یک حق معرفی کرده و با توضیح مفهوم حق، مبنایی مهم برای آزادی پی‌ریزی می‌کند (مرادخانی، ۱۳۹۶: ۵۲۸).

او همچنین آزادی را از جمله حقوق طبیعی می‌داند، نه از حقوق موضوع مثل تقسیم اراضی یا برانداختن نظام ارباب رعیت که توسط مجلس قانون‌گذاری یا سایر نهادهای قانون‌گذار وضع می‌گردند (سلیمانی دهکردی و رفعتی‌پناه، ۱۳۹۳: ۷۳). بنابراین آزادی نیازمند به رسمیت شناختن توسط حکومت نیست؛ زیرا مبنای خود را از جای دیگری گرفته است و به عنوان یکی از مصادیق حق به منیت من برمی‌گردد و توجیه آن درون خودش

نهفته است و نیازی ندارد که توسط دیگران به تأیید و تصویب برسد و این حکومت است که مکلف است از آن حفاظت و حراست کند. به گفته او، «ارنست رنان می‌گوید تنظیمات طبیعی بشر، برابری، برادری و آزادی است. همه انسان‌ها برادرند، چون همه اولاد آدمند؛ برابری، چون تفاوتی در ولادت و وفات ندارند و آزادند، چون حتی اگر کسی دستور دهد یا حتی خودمان بخواهیم که نشویم، نبینیم و نفهمیم، نمی‌توانیم؛ زیرا منی ما آزاد و از تحت ریاست خود و دیگری بیرون است» (طالبوف، ۱۳۵۷: ۱۸۵). از آنجا که آزادی از مصادیق حق است، به باور او، افراد جامعه باید آزادی و اجرای وظایف مقدسه آنرا با هم بشناسند و چون معنای حق، حفظ وجود است، آزادی نیز برای حفظ وجود است (همان: ۱۸۶).

تعریف طالبوف از آزادی

آدمیت معتقد است که انسان مختار و آزاد در کانون فکر تحلیلی طالبوف است (آدمیت، ۱۳۶۳: ۱۹) و چون طرفدار دموکراسی اجتماعی و ترکیب لیبرالیسم سیاسی و سوسیالیسم است، بر آزادی‌های انسان و حاکمیت ملی و حقوق مساوات تأکید می‌کند (همان: ۳۱). او همچنین معتقد است که طالبوف متأثر از میل، بنتام، باکل، ولتر، روسو، رنان، کانت و نیچه است (همان: ۵ و ۸). به باور ما در بحث آزادی، طالبوف از جان استوارت میل تأثیر پذیرفته که یکی از معروف‌ترین کتب دوران جدید درباره آزادی را نوشته است و طالبوف با این کتاب آشنا بوده است. علاوه بر این میل، یک فایده‌گرا و از پیروان بنتام بوده است و طالبوف از میان فلسفه‌های جدید، مکتب فایده‌گرایی و آرای بنتام را پذیرفته بود. همچنین اسم دیگر کتاب ایضاحات در خصوص آزادی، «رساله معنی آزادی» بوده است (طالبوف، ۱۳۵۷: ۴۴) که احتمالاً نظر به عنوان کتاب میل داشته است.

طالبوف آزادی را شرف، ناموس و ادب می‌داند و معتقد است که «آزادی یعنی مختار بی‌قید» (همان، ۲۵۳۶: ۱۸۴). آزادی در بیان او، «حق مشترک و ثروت عمومی» است که اساس آن حقوق طبیعی و عطیه الهی است. یعنی آزادی، نقطه‌ای است که همه افراد یک ملت فارغ از جنس، رنگ، دین و... در آن مشترکند و وجه اشتراک همه آنهاست. این آزادی یا ثروت عمومی به تعبیر او، یک «تنخواه عمومی است که سکنه یک کشور

به تدریج جمع کرده و در مخزن و خزانه‌ای که ملت نام دارد، انباشته کرده‌اند و مشترکاً با آن تجارت می‌کنند». پول و نقود این تنخواه نیز «طلای صحیح‌العیاره شرف و معرفت و سلوک ناموس و ادب» است (طالبوف، ۱۳۵۷: ۸۹).

به عقیده طالبوف، از آنجا که آزادی حق مشترک و ثروت عمومی یا به عبارتی قسمت مساوی جمیع افراد ملت است، هرکس، هر مقدار که با آن تحصیل کند و از طریق آن چیزی به دست بیاورد، در حقیقت به خزانه افتخار ملت و آزادی همه افراد ملت افزوده می‌شود. همچنین از آنجا که آزادی متعلق به همه است، هیچ‌کس نمی‌تواند آزادی خود را بفروشد، رهن بگذارد و... و هیچ حکومت و ریاستی حق ندارد در آن تصرف و مداخله کند.

به باور طالبوف، اگر جامعه را به مثابه یک بدن در نظر بگیریم، «کمال قوه این بدن وقتی است که نفوس برای حفظ آزادی خود از جان و مال و اولاد خویش می‌گذرند». (همان: ۱۸۵)؛ زیرا او بر این باور بود که آزادی را باید به دست آورد و برای به دست آوردن آزادی باید کوشش کرد. به گفته او، اولین تکلیف ما این است که حق مسترد خود را حفظ نماییم (همان، ۱۳۵۷: ۱۱۰). این آزادی «اگر سلب شده باشد، باید آن را جلب نمود؛ اگر غصب شده است، باید آن را استرداد کرد» (همان، ۲۵۳۶: ۱۸۹). طالبوف بر این باور است که کسانی که آزادی‌شان از دستشان رفته است، اگر منتظر بشوند که غاصبان با طیب خاطر آن را به ایشان برگردانند، عمر آنها کفایت نخواهد کرد (همان: ۱۸۵)؛ زیرا یک مستبد هرگز راضی نمی‌شود از اقتدارش کاسته شود. در مشروطیت ایران نیز به گفته خودش، شخص بسیار معروف اما خائنی به او گفته بود «چه کسی حقوق خود را محدود نموده که ایرانی شیپور مشروطه را می‌کشد؟» (همان، ۱۳۵۷: ۳۵). از این‌رو می‌نویسد آزادی باید به زور به دست آید (منافی، ۱۳۹۲: ۱۵۰). البته به گفته او، موارد استثنایی هم وجود دارد. مانند امپراتور ژاپن که وقتی از او پرسیدند چرا حق خود را مشروط کردی، گفته بود چون اجدادم آزادی مردم را به وام گرفته بودند، من فقط قرضی که نزدم بود را ادا کردم. دلیل دیگر این بود که معایب سلطنت مطلقه را فهمیدم (طالبوف، ۲۵۳۶: ۲۰۰).

طالبوف در عباراتی ژرف درباره مفهوم آزادی می‌نویسد: «آزادی ثروتی است عمومی که باید به وراثت بالغ تسلیم کرد» (طالبوف، ۱۳۵۷: ۲۵)؛ زیرا اگر ملت بالغ نباشد، این ثروت را مانند یک سفیه تلف خواهد کرد. همچنین آزادی به عبارات عمیق او، «نه مقدمه است، نه نتیجه؛ کلمه‌ای استورای قاعده منطقی. آنچه در عالم از همه قواعد مستثناست، فقط آزادی است که در لفظ و معنا مجرد است» (همان). به گفته او، هر فعل یا قولی در عالم هستی برای نتیجه و رسیدن به هدفی است و مقدمه چیزی است. اما آزادی مثل سایر اقوال و افعال، مقدمه نیست که برای رسیدن به نتیجه‌ای باشد. آزادی فقط آزادی و برای آزادی است. این مفهوم، لفظی مجرد است و حتی از حق حیات هم مهم‌تر است؛ زیرا حیات، مقدمه و نتیجه آن، مرگ است. اما آزادی در حیات و ممات یکسان است (همان، ۲۵۳۶: ۱۸۶). حقوقدانان امروزی این مسئله را مطرح کرده‌اند که آیا آزادی به مثابه یک روش و برای رسیدن به مقصودی است یا آزادی به مثابه ارزش است و به خودی خود ارزشمند است (راسخ، ۱۳۸۷: ۲۷۶-۲۹۸). طالبوف در این عبارات به صراحت می‌گوید که آزادی را به مثابه ارزش می‌پذیرد و آن را برای رسیدن به هدف خاصی نمی‌داند. همچنین در اندیشه او، هیچ کس حق ندارد آزادی خود را بفروشد و هیچ محکمه‌ای حق ندارد در آن تصرف کند (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۴: ۳۰).

او نسبتی بین آزادی و برابری نیز برقرار می‌کند و معنی حقیقی آن دو را تعظیم شرف نفس، احساس علویت وجدان خود و دیگران می‌داند که یکی بی دیگری معنا ندارد (طالبوف، ۲۵۳۶: ۱۸۵). پیشتر گفتیم که یکی از وجوه این رابطه این است که همه در آزادی برابرنند. او همچنین آزادی را که مبتنی بر اصل برابری نباشد، مطلق‌العنانی و تجاوز به حقوق دیگران می‌داند.

پس از این سخنان درخشان درباره مفهوم آزادی، طالبوف به اقسام آن می‌پردازد و آن را به سه نوع کلی تقسیم می‌کند: آزادی هویت و آزادی عقاید و آزادی قول (همان: ۱۸۷). سپس می‌نویسد که از این سه نوع اصلی آزادی، چندین نوع دیگر به وجود می‌آید؛ مانند آزادی انتخابات، آزادی مطبوعات و آزادی اجتماع. طالبوف می‌گوید که هر فرد حق دارد هرگونه اعتقاد و باوری نسبت به اخلاق، مذهب، سیاست و فلسفه در اندیشه خود داشته باشد. هر کس به هر چیزی معتقد است، مختار و آزاد است و هیچ کس

حق ندارد به سهو یا به عمد، عقیده آنها را توییح و تنبیه کرده، یا آنها را مجبور به اطاعت از عقیده خود کند؛ زیرا «اکنون زمانه جهل و تعصب به پایان رسیده و به دوره آزادی عقاید و احترام ادیان ملل وارد شده ایم» (طالبوف، ۲۵۳۶: ۱۸۷-۱۸۹). درباره آزادی بیان هم می‌گوید هر کس مختار است هر چه می‌داند بگوید و بنویسد. اما بر این امر استثنا می‌گذارد که اگر تهمتی به دیگری بزند، بعد از اثبات و ناروا بودن این اتهام باید مجازات شود. مسلم است که طالبوف برای آزادی حد و مرز قائل می‌شود، به همین دلیل درباره نظارت بر مطبوعات می‌نویسد که این کار لازم است تا منجر به تشویش اذهان و افکار و سلب آرامش نشود.

از دیگر آزادی‌هایی که نام می‌برد، آزادی انتخابات و حق رأی است. به باور او، بشر به طور طبیعی آزاد خلق شده است و نمی‌توان برای آن حدی قرارداد. او می‌نویسد که هر فرد بالغ، هر کسی را که مطابق قانون، مسلوب‌الحق نباشد - یعنی به دلایلی این حق از او سلب نشده نباشد - می‌تواند «به اداره امورات جماعتی انتخاب نماید» و به جز اکثریتِ آراء، هیچ مانعی در نفی انتخاب و رد منتخب نباید صورت بگیرد. بدیهی است هر فرقه یا حزبی که رأی بیشتری داشت، در مجلس همیشه اکثریت با آن حزب خواهد بود. به گفته او، اکنون که عصر تمدن است، اراده ملت و رأی اکثریت در همه‌جا مبناست.

هرج و مرج به عنوان نافی آزادی

هرچند در اندیشه طالبوف انسان‌ها بالطبع و در کارها و گفتارشان آزادند (همان، ۱۳۵۷: ۸۹)، آزادی و رسیدن به آن کاری سخت است و طالبوف از کسانی است که همواره بر این مسئله تأکید می‌کرد که آزادی با هرج و مرج تفاوت دارد. به گفته او، اگر در جامعه‌ای «هر کسی، هر فضولی که خواست بکند و هر نادانی، هر چه دلش خواست بنویسد، این آزادی نیست بلکه هرج و مرج است» (همان: ۸۸). دو دشمن آزادی در اندیشه او عبارتند از منافقین و مستبدینی که می‌خواهند فعال‌مایرید باشند و دشمن دوم که به گفته او، هزار بار از اولی جدی‌تر است، بی‌علمی و فقر روحانی است (همان: ۱۱۱) و همین بی‌علمی می‌تواند منجر به هرج و مرج شود. به اعتقاد او، این دو عامل باعث شده‌اند که ایرانی از عالم، بی‌خبر و از این نعمت الهی محروم مانده، حال آنکه ایرانی‌ها هم بشر هستند و از

سایر مردم جهان، استعدادشان کمتر نیست و باید این آزادی را داشته باشند (طالبوف، ۲۵۳۶: ۱۸۹).

او با پیروزی مشروطیت و دیدن هرج و مرج به نقد وضعیت ایران پرداخت و معتقد بود که ایرانیان، آزادی را با هرج و مرج یکی گرفته‌اند (سلیمانی دهکردی و رفعتی‌پناه، ۱۳۹۳: ۷۴). در نامه معروفی به علی‌اکبر دهخدای جوان، ترس خود را از آینده مشروطیت ایران بیان می‌کند. به گفته او، ایرانی تاکنون «اسیر گاو دو شاخه استبداد» بوده است و از این پس «اسیر گاو هزار شاخه رجاله» خواهد شد و مستبدین به نابالغی ما خواهند خندید؛ زیرا پیشتر گفته بود که آزادی را باید به وارث بالغ داد. به گفته خودش این نکته را «بی‌چون و چرا» می‌دید (طالبوف، ۱۳۵۷: ۳۹). یکی از نتایج این نابالغی به باور او این است که در ایران، همه بر سر آزادی عقاید جنگ می‌کنند، اما هیچ کس به عقیده دیگری واقعی نمی‌نهد (همان: ۴۲).

یکی از مشکلات اصلی مشروطیت ایران، انجمن‌ها بودند که تعداد آنها بسیار زیاد شده بود و در همه‌چیز حتی قانون‌گذاری دخالت می‌کردند و حتی رئیس مجلس را وادار به استعفا کردند. طالبوف آنها را نیز از مصادیق هرج و مرج می‌داند و با لحنی بسیار تند می‌نویسد: «تهران کدام جانور است که یک‌شبه صد و بیست انجمن زایید؟» (همان: ۴۳) و اعلام می‌کند که عقیده من همان است که در رساله معنی آزادی یا همان ایضاحات در خصوص آزادی نوشتم (همان: ۴۴).

ستایش طالبوف از آزادی قابل توجه است. به گفته او، هر فرد از ملت ایران باید بداند که قسمتی از روح خدایی در اوست (همان: ۹۲). او از قول یک حکیم می‌گوید: هر کس آزادی طلب است، از مرگ نمی‌ترسد؛ یعنی تابع احکام سلب حقوق و استبداد نمی‌شود. به همین دلیل است که «شهدای هر ملت دائم‌الحی‌اند و روز ولادت و وفات ایشان از ایام متبرکه معدود است» (همان، ۲۵۳۶: ۱۸۶)؛ زیرا بر سر حفظ حقوق و آزادی و عدم تبعیت به ریاست مستبده از جان خود گذشتند و زنده و جاوید شدند. به گفته او، «شهدای جهاد فی سبیل‌الله چون وظیفه و مأموریت ایام خودشان را که معاونت بنی نوع و ارائه به طریق مستقیم آزادی و حفظ وجود است، در زندگی خود به وجه‌الکمال اجرا نمودند. پس از وفات نیز تاریخ ایشان برای اخلاف خود، کتاب تشویق و تعلیم اجرای همان

وظایف معاونت نوع و حفظ وجود است. پس هر قدر آثار ممدوحه گذشته آنها به اعصار آینده نافذ است، همان قدر نام گرامی ایشان زنده محسوب است و اقدام ایشان واجب است» (طالبوف، ۲۵۳۶: ۱۸۶).

نتیجه‌گیری

مفهوم حق، یکی از مهم‌ترین مفاهیم در دوران مدرن است و درباره مبنا، فلسفه، مصادیق و وجوه مختلف آن، بحث‌های زیادی رخ داده است و عالمان حوزه‌های مختلف علوم انسانی درباره آن، آثار زیادی نگاشته‌اند. بحث‌های فلسفه حق، بسیار متعدد و البته پیچیده‌اند و شامل مباحثی مانند تعریف حق، انواع حق، نسل‌های حق، تزامم حق‌ها، تئوری‌های حق، صاحبان حق، ویژگی‌های حق و... می‌شود. البته حق همواره مخالفانی نیز داشته است که در دو سده اخیر علیه این مفهوم، مطالب مهمی نوشته‌اند.

مشروطیت ایران به عنوان مهم‌ترین حادثه دوران جدید ایران زمین با بسیاری از مفاهیم مدرن مواجه شد و درباره آن مفاهیم، تأملاتی صورت گرفت. روشن‌فکران به عنوان حاملان اندیشه جدید، درباره بسیاری از این مفاهیم، باریک‌اندیشی‌هایی انجام داده‌اند. از لحاظ دقت نظر درباره تبیین و توضیح مفاهیم جدید به‌ویژه مفاهیم حقوقی و سیاسی مانند آزادی، برابری، پارلمان، نمایندگی، قانون، قانون اساسی، حق و مصلحت، میرزا عبدالرحیم طالبوف، گوی سبقت را از دیگر روشن‌فکران ربوده است و سخنانی دقیق و قابل تأمل درباره این مفاهیم گفته است. شارحان آرای طالبوف تاکنون درباره مفهوم کلیدی حق در اندیشه او بسیار کم نوشته‌اند.

در این مقاله کوشش شد تا طرحی از مفهوم حق در اندیشه طالبوف ارائه گردد. او با فهم و درک درستی از مفهوم حق در معنای مدرن آن، به برخی از مباحث مهم فلسفه حق مانند تعریف حق در معنای مدرن، مبنای حق، تزامم حق‌ها، تجاوز به حقوق و انواع حق پرداخته است. لازم به ذکر است که مباحث فلسفه حق، بسیار پیچیده‌تر از سخنانی است که طالبوف گفته است. اما باید چند نکته را در نظر داشت: نخست اینکه در زمانه‌ای که طالبوف می‌نوشت، هنوز مفهوم حق، پیچیدگی‌های عصر قرن بیستم را نداشت و بسیاری از موضوعات فلسفه حق، محصول تحولات فکری و سیاسی این قرن

است. دوم اینکه به هر حال طالبوف، تحصیلاتی در اندیشه سیاسی و حقوق به صورت تخصصی نداشت و بدیهی است که بیشتر به عنوان یک خواننده عام، این مباحث را با تأملات شخصی خود درمی آمیخت و به ایرانیان انتقال می داد. سوم اینکه جغرافیای زمانی و مکانی اندیشه طالبوف، اجازه طرح بسیاری از مباحث را نمی داد. به هر حال او با امکانات دانشی و زبانی خود در آن زمان توانسته است سخنانی بسیار درخشان در مفهوم حق بگوید و این وظیفه نسل‌های پس از او بود که با جرح و تعدیل آرای طالبوف، بستری برای طرح مفهوم حق در ایران بیفکنند. مفهوم حق در ایران از منظر نظری هنوز بسیار نحیف است و ادبیات گسترده‌ای درباره آن وجود ندارد. همین مطالب باعث می شود تا به اهمیت طالبوف بیشتر پی ببریم و سخنان او هنوز تازگی داشته باشد.

یکی از نکته‌های جالب در طرح مفهوم حق توسط او این است که در بیان انواع حق، بیشترین تأکید خود را بر مفهوم آزادی می گذارد و پیوندی ناگسستنی میان حق و آزادی برقرار کرده، کوشش می کند تا طرحی از نظریه آزادی را نیز مطرح کند. او کوشش کرد تا علاوه بر پیوند حق با آزادی، به فلسفه آزادی هم بپردازد و ارتباط آن با حق را نشان داده، تفاوت آن را با هرج و مرج هم بیان کند. آزادی در مشروطیت ایران از خواسته‌های اصلی مشروطه خواهان بود؛ اما بعدها به علت نداشتن درک درستی از آن با هرج و مرج و مطلق‌العنانی درهم آمیخت و طالبوف از معدود افرادی بود که هم قبلاً این مسئله را پیش‌بینی کرده بود، هم در آغاز پیروزی مشروطیت که او سال‌های آخر عمر خود را می گذراند، بر مشروطه خواهان در این باره نهیب زد. هرچند صدای او در آن زمان شنیده نشد، تا به امروز به گوش می رسد که چگونه آزادی در مطلقیت کامل می تواند به بزرگ‌ترین دشمن آزادی تبدیل شود.

منابع

- آبادیان، حسین (۱۳۸۸) بحران آگاهی و تکوین روشن‌فکری در ایران، تهران، کویر.
- آجدانی، لطف‌الله (۱۳۹۷) روشن‌فکران ایران در عصر مشروطیت، تهران، اختران.
- آجدانی، ماشاالله (۱۳۸۲) مشروطه ایرانی، تهران، اختران.
- آدمیت، فریدون (۱۳۶۳) اندیشه‌های طالبوف تبریزی، چاپ دوم، تهران، دماوند.
- آدبوری، یحیی و دیگران (۱۳۹۵) «ورود مفهوم حق به ایران و برخورد قانون‌گذار اساسی با آن در عصر مشروطه»، مطالعات حقوق بشر اسلامی، شماره ۱۰، صص ۱۰۵-۱۲۷.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۱۵) کتاب المکاسب، قم، چاپخانه خیام.
- جمالزاده، ناصر (۱۳۸۷) «ویژگی‌های جامعه‌شناختی اندیشه سیاسی طالبوف»، پژوهش‌نامه علوم سیاسی، سال چهارم، شماره ۱، زمستان، صص ۱۰۹-۱۴۸.
- جونز، پیتر (۱۳۸۷) حقوق، ترجمه سیدرضاحسینی، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۹۲) تشیع و مشروطیت، تهران، امیرکبیر.
- دگوبر، استفانی و دیگران (۱۳۹۷) حق در داشتن، ترجمه حسین پیران، تهران، فرهنگ و نشر نو.
- دورکین، رونالد (۱۳۸۷) «نافرمانی مدنی»، ترجمه محمد راسخ، در: حق و مصلحت، مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش، تهران، طرح نو.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳) لغت‌نامه دهخدا، مؤسسه چاپ، دانشگاه تهران.
- راسخ، محمد (۱۳۸۷) حق و مصلحت، مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش، تهران، طرح نو.
- راینبولت، جرج (۱۳۹۴) مفهوم حق، ترجمه علیرضا میرزایی، تهران، راه نوین.
- زرگری‌نژاد، غلامحسین (۱۳۷۴) «نگاهی به اندیشه‌های سیاسی طالبوف»، فرهنگ توسعه، شماره ۲۰، صص ۳۲-۳۶.
- سلیمانی دهکردی، کریم و مهدی رفعتی‌پناه مهرآبادی (۱۳۹۳) «مفهوم آزادی نزد روشن‌فکران ایرانی پیش از انقلاب»، مطالعات تاریخ فرهنگی، سال ششم، شماره ۲۲، صص ۵۳-۷۶.
- طالبوف، عبدالرحیم (۱۳۵۷) آزادی و سیاست، به کوشش ایرج افشار، تهران، سحر.
- (۲۵۳۶) کتاب احمد، تهران، شبگیر.
- طالبی، محمدحسین (۱۳۹۳) درآمدی بر فلسفه حق، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۶) حکومت قانون، تبریز، ستوده.
- طباطبایی، محمدکاظم (۱۴۱۰ق) حاشیه مکاسب، قم، اسماعیلیان.
- فیرحی، داوود (۱۳۹۳) فقه و سیاست در ایران معاصر، جلد اول، تهران، نی.
- قاری سید فاطمی، سید محمد (۱۳۹۰) حقوق بشر در جهان معاصر، ج ۱ تهران، شهر دانش.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷) فلسفه حقوق، جلد ۱، تهران، شرکت سهامی انتشار.

گلدینگ، مارتین (۱۳۸۷) «درآمدی تاریخی بر مفهوم حق»، ترجمه محمد راسخ، در: حق و مصلحت، مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش، تهران، طرح نو.

مرادخانی، فردین (۱۳۹۶) خوانش حقوقی از انقلاب مشروطه ایران، تهران، میزان.

مستشارالدوله، میرزا یوسف خان (۱۳۸۶) یک کلمه، به کوشش علیرضا دولتشاهی، تهران، بال.

مطهری، مرتضی (۱۴۰۲ق) اقتصاد اسلامی، حکمت.

ملکم خان (۱۳۲۷) مجموعه آثار میرزا ملکم خان، به کوشش محمدمحیط طباطبایی، تهران، علمی.

منافی، میرعلی (۱۳۹۲) میرزا عبدالرحیم طالبوف، ترجمه پرویز زارع شاه وسی، تبریز، بی‌نا.

منوچهری، عباس و فرید خاتمی (۱۳۹۲) «امر سیاسی و پراکسیس در اندیشه سیاسی طالبوف»، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۳۶، صص ۱۱۱-۱۳۶.

والدرن، جرمی (۱۳۸۷) «فلسفه حق»، ترجمه محمد راسخ، در: حق و مصلحت، مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش، تهران، طرح نو.

وحدت، فرزین (۱۳۷۹) «رویارویی اولیه روشن‌فکری ایران با مدرنیته: یک رویکرد دوگانه»، گفتگو، شماره ۳۰، زمستان، صص ۱۲۵-۱۶۵.

یزدانی، سهراب و ابراهیم بوچانی (۱۳۹۱) «کندوکاوی در اندیشه‌های آموزشی طالبوف تبریزی»، جستارهای تاریخی، سال سوم، شماره اول، صص ۱۳۵-۱۵۰.

Henkin, Louis (1990) Age of Rights, Columbia University Press.

Hohfeld, Wesley (1919) Fundamental Legal Conceptions as Applied in Judicial Reasoning, New Haven, Yale University Press.

Finnis, John (2011) Natural Law and Natural Rights. Second Edition. Oxford university press.